چرا حزب جمهوری‌خواه با خطر شکست سنگین در انتخابات سنا روبه‌رو است؟

لحظه حساب‌کشی از ترامپ

ترجمه

می‌توان فهمید چه زمانی دونالد ترامپ، رئیس جمهوری آمریکا، متوجه می‌شود که در موقعیت دشواری قرار گرفته است. البته او هرگز به اشتباه خود اعتراف نخواهد کرد. اگر تا امروز همه باید یک چیز را درباره ترامپ فهمیده باشند، این است که او هرگز نمی‌پذیرد که اشتباه کرده، هرگز شکست خود را قبول نمی‌کند و هرگز عذرخواهی نمی‌کند. اما ترامپ طی چند هفته گذشته آشکارا نشان داده است که متوجه شده به‌اندازه کافی به مسأله تورم جدی نپرداخته است. می‌توان گفت جنگ تجاری با کانادا در زمان بسیار نامناسبی آغاز شد و او چند نامزد واقعاً نامناسب را نیز برای رقابت‌های سنا انتخاب کرد.

هرچند که اشتباهاتش را تشخیص داده است؛ آن هم در تضادآشکار با انکار واقعیت و توهمات دولت بایدن. اما برای اصلاح این اشتباهات خیلی دیر شده است. با وجود تلاش‌های فراوان برخی مفسران متمایل به محافظه‌کاران برای کم‌اهمیت جلوه دادن نظرسنجی‌های نامطلوب، متهم کردن رسانه‌ها به انتشار اخبار جعلی و تأکید بر اینکه نقشه انتخاباتی سنا در واقع به نفع جمهوری‌خواهان است، احتمال از دست دادن کنترل سنا برای جمهوری‌خواهان بیشتر از احتمال حفظ آن است. افزون بر این، آنها ممکن است اکثریت خود در مجلس نمایندگان را نیز از دست بدهند.

یک سال پیش، از دست دادن کنترل سنا برای جمهوری‌خواهان چندان محتمل به نظر نمی‌رسید. تنها کرسی سنا در ایالتی که ترامپ در انتخابات سال ۲۰۲۴ در آن شکست خورده بود، متعلق به ایالت مین بود؛ جایی که سوزان کالینز، سناتور جمهوری‌خواه، ثابت کرده است که یکی از سرسخت‌ترین بازماندگان عرصه سیاست است. در همین حال، دموکرات‌ها باید از کرسی‌های خود در دو ایالتی دفاع می‌کردند که ترامپ در آنها پیروز شده بود: جورجیا و میشیگان. حتی اگر ترامپ و جمهوری‌خواهان با افت معمول محبوبیت حزب حاکم در انتخابات میان‌دوره‌ای اولین دوره ریاست‌جمهوری روبه‌رو می‌شدند، باز هم از دست دادن اکثریت سنا غیرقابل تصور به نظر می‌رسید.

اگر نامزدهای جمهوری‌خواه در تمام ایالت‌ها ۱۰ واحد درصد ضعیف‌تر از عملکرد ترامپ در سال ۲۰۲۴ ظاهر می‌شدند، جمهوری‌خواهان فقط کرسی‌های مین و کارولینای شمالی را از دست می‌دادند. این یک برتری ساختاری عظیم بود. حاشیه پیروزی ترامپ در ایالت‌هایی که اکنون رقابت در آنها نزدیک ارزیابی می‌شود، از ۱۱٫۲ درصد در اوهایو تا ۱۷٫۹ درصد در کارولینای جنوبی متغیر بود. با این حال، براساس میانگین نظرسنجی‌های وب‌سایت «ریل‌کلیرپالیتیکس»، نامزدهای دموکرات در تمام ایالت‌هایی که در سال ۲۰۲۴ رقابتی بودند و همچنین در ایالت‌های متمایل به دموکرات‌ها پیشتازند؛ علاوه بر این، آنها در اوهایو، آلاسکا ـ ایالتی که ترامپ در آن با اختلاف ۱۳٫۱ واحد درصد پیروز شد ـ و تگزاس، که ترامپ در آن با اختلاف ۱۳٫۷ واحد درصد پیروز شده بود، نیز پیش افتاده‌اند.

تعداد رقابت‌های نزدیک به‌اندازه‌ای زیاد است که نتیجه نهایی انتخابات سنا می‌تواند از اکثریت ۵۳ به ۴۷ به نفع جمهوری‌خواهان ـ یعنی بدون هیچ تغییری در وضعیت فعلی ـ تا شکست سنگین جمهوری‌خواهان با نتیجه ۵۵ به ۴۵ به نفع دموکرات‌ها متغیر باشد. اما هرچه می‌گذرد، احتمال شکل‌گیری دست‌کم یک اکثریت شکننده برای دموکرات‌ها بیشتر به نظر می‌رسد.

وب‌سایت ریل‌کلیرپالیتیکس، نتیجه سنا را ۵۲ کرسی برای دموکرات‌ها در برابر ۴۸ کرسی برای جمهوری‌خواهان پیش‌بینی می‌کرد. با احتساب هفت رقابت بسیار نزدیک، برآوردهای این نهاد و دو مرکز دیگر چنین بود: ریل‌کلیرپالیتیکس، ۴۷ کرسی برای دموکرات‌ها و ۴۴ کرسی برای جمهوری‌خواهان، با هفت رقابت نزدیک؛ کریستال بالِ ساباتو، ۴۹ کرسی برای دموکرات‌ها و ۴۶ کرسی برای جمهوری‌خواهان، با پنج رقابت نزدیک؛ و گزارش سیاسی کوک، ۴۷ کرسی برای دموکرات‌ها و ۴۶ کرسی برای جمهوری‌خواهان، با هفت رقابت نزدیک.

> اگر نظرسنجی‌ها دچار خطای سیستماتیک یک واحد درصدی به نفع جمهوری‌خواهان باشند باز هم دموکرات‌ها در بیشتر رقابت‌ها پیشتاز خواهند بود و جمهوری‌خواهان برای پیروزی به مشارکت گسترده رأی‌دهندگانی نیاز خواهند داشت که از وضعیت موجود ناراضی‌اند

مشکل پیش‌بینی نتیجه نهایی این است که هیچ‌یک از نامزدهای دموکرات در رقابت‌های نزدیک، به‌طور مستمر در نظرسنجی‌ها به ۵۰ درصد آرا یا بالاتر نمی‌رسند. این یعنی رأی‌دهندگان مردد می‌توانند نتیجه را تعیین کنند؛ بویژه آنکه بیشتر این رأی‌دهندگان در انتخابات سال ۲۰۲۴ به ترامپ رأی داده بودند. همین واقعیت آماری است که به ترامپ و رهبران جمهوری‌خواه اعتمادبه‌نفس می‌دهد. با این حال، مشکل این استدلال آن است که رأی‌دهندگان مردد باید هم در انتخابات شرکت کنند و هم به جمهوری‌خواهان پشت نکنند. اوهایو را در نظر بگیرید؛ ایالتی که ترامپ در آن با بیش از ۱۱ واحد درصد اختلاف پیروز شد. شرود براون، سناتور پیشین دموکرات، در برابر جان هیوستد، سناتور جمهوری‌خواه فعلی که پس از خالی شدن کرسی جی‌دی ونس به این سمت منصوب شد، پیشتاز است. براساس میانگین نظرسنجی‌های ریل‌کلیرپالیتیکس، براون ۴۸٫۱ درصد و هیوستد ۴۴٫۸ درصد حمایت دارند و ۷٫۱ درصد رأی‌دهندگان هنوز تصمیم نگرفته‌اند. اگر این نظرسنجی‌ها را معتبر بدانیم، هیوستد برای پیشی گرفتن از براون باید ۷۵ درصد آرای رأی‌دهندگان مردد را به دست آورد؛ آن هم به شرطی که این افراد واقعاً در انتخابات شرکت کنند. اگر فقط نیمی از رأی‌دهندگان مردد پای صندوق‌های رأی بروند، هیوستد شکست خواهد خورد.

وضعیت در تگزاس برای دموکرات‌ها امیدوارکننده‌تر است. جیمز تالاریکو، نماینده دموکرات مجلس ایالتی تگزاس، در میانگین ریل‌کلیرپالیتیکس تنها ۱٫۸ واحد درصد پیشتاز است و ۴٫۸ درصد رأی‌دهندگان نیز هنوز تصمیم نگرفته‌اند. کن پکستون، نامزد جمهوری‌خواه، برای پیشی گرفتن از تالاریکو باید ۷۱ درصد آرای رأی‌دهندگان مردد را کسب کند. اگر تنها نیمی از رأی‌دهندگان مردد در انتخابات شرکت کنند، پکستون شکست خواهد خورد. البته فاصله کمتر میان دو نامزد به این معناست که نتایج تعداد بیشتری از نظرسنجی‌ها در محدوده خطای آماری قرار می‌گیرد. بنابراین، ممکن است فاصله واقعی پکستون با رقیبش کمتر از چیزی باشد که گزارش شده است. اما حاشیه خطا می‌تواند به نفع هر دو طرف عمل کند. بله، ممکن است نظرسنجی‌ها دقیق نباشند؛ اما نتایج آنها با حال‌وهوای عمومی کشور نیز همخوانی دارد. میانگین خالص میزان محبوبیت ترامپ در ریل‌کلیرپالیتیکس نیز تقریباً منفی ۲۲ واحد درصد است. حتی نظرسنجی‌هایی که معمولاً به نفع ترامپ ارزیابی می‌شوند، نشان می‌دهند که محبوبیت او پایین است: مؤسسه راسموسن ۱۶ واحد درصد ارزیابی منفی، مورنینگ کانسالت ۱۷ واحد درصد منفی و آرام‌جی ریسرچ ۱۵ واحد درصد منفی را گزارش کرده‌اند. هاروارد-هریس، که از میان این مؤسسات بیشترین گرایش را به ترامپ دارد، محبوبیت او را با اختلاف منفی ۲۰ واحد درصد ارزیابی می‌کند.

حتی اگر نظرسنجی‌ها دچار خطای سیستماتیک یک واحد درصدی به نفع جمهوری‌خواهان باشند باز هم دموکرات‌ها در بیشتر رقابت‌ها پیشتاز خواهند بود و جمهوری‌خواهان برای پیروزی به مشارکت گسترده رأی‌دهندگانی نیاز خواهند داشت که از وضعیت موجود ناراضی‌اند. البته این احتمال وجود دارد که جمهوری‌خواهان بتوانند ۵۰ یا ۵۱ کرسی سنا را حفظ کنند؛ اما همین که اکثریت جمهوری‌خواهان در سنا حتی زیر سؤال رفته است، ضربه سیاسی بزرگی به این حزب محسوب می‌شود.

منبع: THE HILL

A History of the Modern Middle East

تاریخ خاورمیانه مدرن (۱۱۰)



ویلیام کلیولند

ترجمه: عسگر قهرمانپور

تشکیل وَفد و انقلاب ۱۹۱۹

در نوامبر ۱۹۱۸، هفت مصری برجسته از طبقات زمین‌داران و حرفه حقوقی، هیأت نمایندگی موسوم به «وَفد» را تشکیل دادند که هدف اصلی آن، دستیابی به استقلال کامل مصر بود. این هیأت به کمیسر عالی بریتانیا مراجعه و درخواست کرد تا بتوانند نماینده مصر در کنفرانس صلح پاریس باشند. با رد درخواست آنها، برگزارکنندگان وَفد پیام خواسته‌های خود را به مردم منتقل کردند. آنها در سرتاسر کشور سفر کرده و تلاش کردند حمایت عمومی را جلب کنند و نشان دهند که نماینده واقعی اراده مردم، نه حکمران و وزرای تحت حمایت بریتانیا، بلکه خود وَفد است. بدین ترتیب یکی از پرطرفدارترین احزاب سیاسی تاریخ مدرن مصر بنیان گذاشته شد. حزب وَفد اولیه تحت رهبری سعد زغلول (۱۹۲۷-۱۸۵۷) قرار داشت. زغلول، همانند بسیاری از بنیان‌گذاران حزب، در محیطی روستایی رشد کرد و سپس تحصیلاتی به سبک اروپایی کسب نمود؛ از جمله مدرک حقوق از دانشکده حقوق فرانسوی در قاهره، پس از تحصیل در الأزهر. زندگی حرفه‌ای او نمونه‌ای کلاسیک از تحرک اجتماعی بود که توسط فرصت‌های آموزشی و شغلی فراهم‌شده توسط تحول مصر امکان‌پذیر شد؛ او ثروت و مقام خود را از طریق فعالیت به‌عنوان وکیل، قاضی و مدیر دولتی به سبک اروپایی کسب کرد، اما بخش عمده‌ای از موفقیت سیاسی‌اش مرهون آشنایی با فرهنگ و زبان روستایی و آموزش‌های الأزهر بود. در طول تور حزب وَفد در اوایل سال ۱۹۱۹، زغلول با توانایی سخنرانی جذاب خود توانست با مصری‌های روستایی ارتباط برقرار کند و به سرعت به مرکز تحسین عمومی بدل شد. او و همکارانش توانستند نارضایتی عمومی را نسبت به امتناع بریتانیا از لغو قیمومیت مصر برانگیزند. در واکنش به این کمپین، مقامات بریتانیایی زغلول و سه نفر دیگر از رهبران حزب را دستگیر کرده و در مارس ۱۹۱۹ به مالطا تبعید کردند. شکست زغلول باعث شد احساسات انباشته مردم مصر آزاد شود و موج گسترده‌ای از حمایت عمومی از حزب وَفد شکل گیرد. شورش‌ها و تظاهرات در ابتدا در مناطق شهری آغاز شد و با تلاش بریتانیایی‌ها برای سرکوب آنها با زور، شدت بیشتری یافت. این تحولات به بحران ملی بزرگی انجامید که به «انقلاب ۱۹۱۹» مشهور شد. در قاهره، دانشجویان از دانشکده حقوق و الأزهر، همراه با کارگران تراموا و زنان محجبه، به خیابان‌ها آمدند و خواستار بازگشت رهبران خود و استقلال کشور شدند. وکلا و کارمندان دولتی دست به اعتصاب زدند و دادگاه‌ها و نهادهای بوروکراتیک به تعطیلی کشیده شدند. در روستاها، کشاورزان خشمگین ریل‌های قطار را کندند، واگن‌های قطار را به آتش کشیدند و به سربازان بریتانیایی حمله کردند. بریتانیایی‌ها با نیروی مسلح به تظاهرکنندگان غیرنظامی برخورد کردند و تا پایان سال ۱۹۱۹، بیش از ۸۰۰ مصری کشته و ۱۴۰۰ نفر زخمی شدند. این وضعیت تنها زمانی آرام گرفت که کمیسر عالی بریتانیا، ژنرال آلنبی، تصمیم گرفت زغلول و همراهانش را در کنفرانس صلح پاریس به نمایش گذارد. فداکاری مردم مصر موجب شد حزب وَفد، که در آغاز یک گروه خصوصی از شهروندان بود، به جایگاه نمایندگان ملی مردم ارتقا یابد.

جنگ ۴۰ روزه چگونه باعث بازپیکربندی معادلات قدرت در منطقه و جهان شد؟

وقتی ایران قواعد بازی را عوض کرد

گزارش

علیرضا محمدی
گروه بین‌الملل

۸ ماه پس از آغاز جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران، واشنگتن و تل‌آویو، نه‌تنها به اهداف اعلام شده خود نرسیده‌اند، بلکه حالا با واقعیتی معکوس روبه‌رو شده‌اند: تحلیل‌ها و گزارش‌ها نشان می‌دهند ایران از این جنگ به‌عنوان قدرتی غیرقابل حذف و نظم‌ساز بیرون آمده است. در حالی که بمب‌افکن‌های B-1 آمریکا پایگاه فیرفورد را ترک کرده‌اند و قیمت سوخت در آمریکا نسبت به آغاز جنگ دوبرابر افزایش پیدا کرده، تهران با ترکیب دفاع موزائیکی، جنگ نامتقارن و سلاح انرژی، معادلات قدرت را بازپیکربندی کرده است.

استفان والت در تحلیل نظری خود در نشریه فارن پالیسی تصریح می‌کند که تجارب نبردهای اخیر، فصل نوینی را در نظریه دفاع-تهاجم گشوده است. برخلاف فرضیات پیشین که برتری قاطع فناوری و تسلیحاتی را ضامن موفقیت تهاجم می‌دانستند، اکنون موازنه در شطرنج نظامی جهانی به سود دفاع تغییر یافته است. تجلی این تحول نظری در این واقعیت نهفته است که تهاجم کلاسیک به‌شدت پرهزینه، نامتقارن و کم‌بازده شده، در حالی که ابزارهای دفاعی و بازدارنده با هزینه‌ای به مراتب کمتر می‌توانند تهاجم پیشرفته‌ترین ماشین‌های جنگی را خنثی کنند. این چرخش فناوری-تاکتیکی به بازیگران میان‌رده اجازه می‌دهد تا در برابر ابرقدرت‌های صاحب برتری فناورانه، ساختار بازدارندگی و مقاومت مؤثری ایجاد کنند و از حالت بازیگر مغلوب به چالشگر تعیین‌کننده ارتقا یابند. همان‌طور که مایکل هورویتز در مقاله منتشرشده در فارن افرز بیان می‌کند، ایران با بهره‌گیری از تسلیحات ارزان‌قیمت و انبوه اما دقیق و کارآمد تبدیل به چالشی برای تسلیحات گران‌قیمت و کمیاب آمریکایی شده است. تهران با ترکیب فناوری‌های هدایتی، هوش مصنوعی، پهپادها و موشک‌های نقطه‌زن و تولید و ذخیره انبوه این تسلیحات در جغرافیای پراکنده خود، الگوی توازن قدرت را دستخوش تغییر کرده است. در مقابل اما برتری نظامی آمریکا که بر تسلیحات دقیق و پیشرفته اما گران‌قیمت و نایاب استوار بوده، در این جنگ با مشکلاتی نظیر کمبود تسلیحات و هزینه‌های زیادی مواجه شده است. این موضوع به نوبه خود تعبیر از پیروزی در جنگ را نیز دچار تحول کرده است. در چنین فضایی و بر اساس ارزیابی‌های انستیتو واشنگتن، ایران با درک دقیق این مزیت نسبی، توان نظامی خود را با خوداتکایی، بر بسط سامانه‌های ارزان‌قیمت اما با کارایی بالا نظیر پهپادهای انتحاری، موشک‌های هایپرسونیک و بالستیک نقطه‌زن و ابزارهای جنگ نامتقارن دریایی متمرکز کرده است. توانمندی‌های نامتقارن ایران، نه‌تنها هزینه پایداری عملیات تهاجمی را برای دشمن به‌شدت افزایش داده، بلکه توازن تهاجم-دفاع را به نفع الگوی دفاعی، بازپیکربندی کرده است. این موضوع نشان‌دهنده آن است که برتری تسلیحاتی کلاسیک غربی در برابر استراتژی‌های نامتقارن دفاعی تا حدودی ناکارآمد شده و الگوی بازدارندگی در عصر جدید را دستخوش دگرگونی بنیادی ساخته است.

فرهنگ راهبردی ایران و پویایی دکترین امنیتی

عباس عراقچی، وزیر امور خارجه کشورمان، در ابتدای آغاز جنگ علیه ایران در پیامی نوشت: «ما دو دهه فرصت داشتیم تا شکست‌های ایالات متحده در شرق و غرب مرزهای خودمان را بررسی کنیم و درس‌هایی را از آن فرا بگیریم.» فرهنگ استراتژیک ایران، برآمده از تاریخ کهن، جغرافیای ویژه، به‌خصوص تجربه زیسته متراکم در طول جنگ هشت ساله با عراق است. این فرهنگ استراتژیک بر مبنای خوداتکایی وجودی، تنهایی استراتژیک، پذیرش ابهام راهبردی و اولویت دادن به ابعاد روانی و معنوی اقتدار استوار است. تجربه دفاع مقدس و تحولات امنیتی منطقه در دهه‌های گذشته، به تهران آموخت که در شرایط تقابل با ائتلاف‌های فراملی و ابرقدرت‌های نظامی، اتکا به الگوهای تسلیحاتی کلاسیک به شکست می‌انجامد؛ از این رو، باید عقاید نظامی را بر پایه نبرد نامتقارن، دفاع موزائیکی و بازدارندگی مجازات‌محور استوار ساخت تا نقاط حساس دشمن هدف قرار گیرد و هزینه را برای اقدام علیه ایران بالا ببرد. در دو تحلیل منتشرشده توسط اندیشکده کوئینسی در فارن افرز، تحول بنیادی در دکترین امنیتی ایران مستند شده است. بر اساس این تحلیل‌ها، تهران با درس گرفتن از تجارب چند سال گذشته به این ادراک دست یافته که سیاست صبر راهبردی و تلاش یک‌جانبه برای تنش‌زدایی، نه‌تنها سایه جنگ و فشار اقتصادی را دور نکرده، بلکه محاسبات دشمن را دچار خطا کرده و سایه تهدید را بزرگ‌تر ساخته است. در نتیجه، دکترین امنیتی ایران از صبر راهبردی به استراتژی مقابله فعال با تنش و آفند مداوم تغییر یافته است. این تغییر راهبردی را می‌توان در انتخاب فرماندهان نظامی ایران که جایگزین شده‌اند، مشاهده کرد. انتصاب سردار محسن رضایی که تجربه فرماندهی سپاه پاسداران را در طول دفاع مقدس داشته، به‌عنوان دبیر شورای عالی امنیت ملی و معرفی مهرداد اخلاقی از مدیران ارشد برنامه هوافضا و موشکی ایران به‌عنوان وزیر دفاع پیشنهادی، نشان‌دهنده تغییر رویکرد ایران در مواجهه با رویکرد تنش‌زای غرب است.

بر پایه تحلیلی که فارن افرز ارائه می‌کند، ایران در شرایط فشار حاد و تحریم‌های همه‌جانبه، به جای انفعال یا مرعوب شدن در برابر تهدیدات، دست به تصاعد کنترلی تنش می‌زند تا پرهزینه بودن دست‌اندازی را به طرف مقابل اثبات کند. این رویکرد عملیاتی در تحلیل انستیتو واشنگتن نیز منعکس شده است؛ جایی که استدلال می‌کند ایران با استفاده از ابزارهای نامتقارن نظیر مین‌ریزی دریایی، پرتاب موشک‌های پیشرفته نظیر خرمشهر-۴ و فتاح و توسعه پهپادهای کاملاً خودکار، هرم هزینه‌های دشمن را وارونه کرده است. این چرخش دکترینال، پیام واضحی به واشنگتن و متحدانش ارسال کرده است که هرگونه اقدام خصمانه با پاسخی سریع، متناسب و متصاعدکننده مواجه خواهد شد.

> تهران با درس گرفتن از تجارب چند سال گذشته به این ادراک دست یافته که سیاست صبر راهبردی و تلاش یک‌جانبه برای تنش‌زدایی، نه‌تنها سایه جنگ و فشار اقتصادی را دور نکرده، بلکه محاسبات دشمن را دچار خطا کرده و سایه تهدید را بزرگ‌تر ساخته است

کوری استراتژیک غربی

باربارا تاکمن در کتاب «تاریخ بی‌خردی»، اتخاذ سیاست‌های مغایر با منافع خودی توسط حکومت‌ها را ناشی از خودشیفتگی، خودفریبی و اصرار ورزیدن بر فرضیات اثبات نشده می‌داند. تصمیم‌گیرندگان آمریکایی با تصور اینکه فشار حداکثری و تهاجم نظامی می‌تواند ساختار امنیتی ایران را فرو بپاشد، وارد مسابقه‌ای شدند که برونداد آن دقیقاً معکوس اهداف اولیه آنها بوده است.

ولی نصر در ارزیابی‌های خود در فارن افرز اشاره می‌کند که ایالات متحده به دلیل ناآگاهی بنیادی از فرهنگ سیاسی و استراتژیک ایران و پافشاری بر توهم جهان تک‌قطبی، دچار خطای محاسباتی شدیدی شده است. واشنگتن عدم قطعیت‌های منطقه‌ای و ظهور قدرت‌های نوظهور را نادیده گرفته و توانایی ایران در دگرگون ساختن معادلات خاورمیانه را ارزیابی غلط کرده است. واشنگتن همچنان با ذهنیت تک‌قطبی دهه ۱۹۹۰ میلادی تصمیم‌گیری می‌کند، در حالی که واقعیت‌های میدانی خاورمیانه به سمت چندجانبه‌گرایی و منطقه‌گرایی در حال حرکت است. مجله شورای روابط خارجی نوشت که ایالات متحده با تصور اشتباه و فهم غلط از ایران محاسبات اشتباهی را در پیش گرفته و اکنون درگیر چالش‌های این تصمیم بدون شناخت کافی شده است. وی همچنین استدلال می‌کند که ایران با انتخاب هوشمندانه تاکتیک‌های خود در این جنگ مانند بستن تنگه هرمز در ابتدای جنگ، علاوه بر شوک وارد کردن به دشمنان خود، نظم سابق را برهم زده و اکنون در حال ایجاد نظم جدیدی در خاورمیانه است.

دنی میلر، اقتصاددان و نظریه‌پرداز مدیریت استراتژیک، در کتاب «پارادوکس ایکاروس» تشریح می‌کند که چگونه موفقیت‌ها و توانمندی‌های برجسته یک سازمان یا دولت در گذشته، بذر خودشیفتگی و فروپاشی آتی آن را می‌کارد. تطبیق چهار مسیر تغییر دگرگون‌کننده میلر بر رفتار هژمونیک آمریکا، علت ناکارآمدی استراتژی‌های واشنگتن را تبیین می‌کند: مسیر اول طبق نامگذاری دنی میلر «سازندگان به امپریالیست‌ها» توضیح می‌دهد که چگونه ایالات متحده پس از پیروزی در جنگ سرد، با اتکا به برتری نظامی کلاسیک خود دست به توسعه امپریالیستی و مداخله در جنگ‌های بی‌پایان زد؛ امری که موجب پراکندگی نیروها، کاهش کشش عملیاتی و افت کارایی استراتژیک آن شد. در مسیر دوم یعنی «صنعتگران به دست‌کاری کنندگان»، واشنگتن به قدری غرق در بهینه‌سازی تاکتیکی برنامه‌های نظامی و فناوری‌های گران‌قیمت شد که از دیدن شکنندگی‌های سیستماتیک ساختار امنیتی خود در برابر تهدیدات ناهمگون بازماند. مسیر سوم که «پیشگامان به گریزان» توسط میلر توصیف شده نشان می‌دهد که چگونه نخبگان غربی به جای مواجهه با واقعیت‌های سخت میدانی، به پشت سندسازی‌های تشریفاتی، مدل‌های ارزیابی انتزاعی و کاغذبازی‌های دیپلماتیک و بوروکراتیک پناه می‌برند. در نهایت و مسیر چهارم که «فروشندگان به سرگردانان» نام دارد، آمریکا به جای مدیریت واقعی بحران‌های حاد، به نمادهای نمایشی قدرت، تبلیغات رسانه‌ای و حفظ تصویر هژمونیک متوسل شده، در حالی که زیرساخت‌های بازدارندگی واقعی آن دچار فرسایش شدیدی شده‌اند. به گزارش مجله فارن پالیسی، ایالات متحده دهه‌ها انتظار فروپاشی ایران را داشته است و این توهم ادراکی را اکنون در ادعاهای اسکات بسنت، وزیر خزانه‌داری آمریکا، هم می‌توان دید. آنجا که بارها اعلام کرده ایران تنها چند هفته فرصت دارد. و این را مانع اصلی خروج ایالات متحده از بن‌بست خودساخته می‌داند. این گزارش اشاره می‌کند که ایالات متحده با عدم درک و شناخت کافی از جامعه و اقتصاد ایران به اشتباه تصور پیروزی نزدیک را در سر دارد.

فرسایش پرستیژ هژمونیک

سال‌ها نمایش قدرت نظامی ایالات متحده قدرتی را به این کشور داده بود تا بتواند با هزینه نه‌چندان زیادی به کاربرد اعمال زور و تحمیل خواسته‌های خود در مواجهه با کشورهای دیگر روی آورد، اما پایداری استراتژیک ایران و ناتوانی ماشین جنگی آمریکا و اسرائیل در دستیابی به اهداف اعلام‌شده، آثاری عمیق و غیرقابل برگشت بر نظام بین‌الملل و پرستیژ هژمونیک ایالات متحده بر جای گذاشته است.

به گزارش مجله فارن افرز، اعتبار قدرت هوایی ایالات متحده که همیشه به عنوان نیرویی آخرالزمانی و غیر قابل مقابله در نظر گرفته می‌شد، اکنون پس از جنگ علیه ایران خدشه‌دار شده است. برانک استدلال می‌کند، ایالات متحده و اسرائیل در طول دو جنگی که علیه ایران به راه انداختند به بیش از هزار هدف حمله هوایی کرده‌اند اما تهران همچنان حجم عظیمی از زرادخانه موشکی و پهپادی خود را با توسل به جغرافیای پراکنده و زیرزمین‌های غیر قابل نفوذ حفظ کرده است. علاوه بر این ایران با استفاده از تاکتیک مین‌ریزی و قایق‌های انتحاری هدایت‌پذیر توانسته تنگه هرمز را برای عبور کشتی‌های متخلف و ناوگان آمریکایی ناامن کند. این موضوع را می‌توان در تطبیق ادعاهای دونالد ترامپ و واقعیت میدانی مشاهده کرد؛ رئیس جمهوری آمریکا پس از جنگ دوازده‌روزه و چهل‌روزه بارها مدعی نابودی نیروی نظامی ایران شده اما کارشناسان و تحلیلگران معتقدند ایران علی‌رغم آسیبی که در طول جنگ متحمل شده توانسته کنترل بر تنگه هرمز را حفظ و تجهیزات نظامی خود را حفظ و بازتولید کند. تهران با درک اینکه برتری تسلیحاتی غربی در نبرد مستقیم کلاسیک بالاتر است، تمرکز خود را از دیپلماسی صرف به آمادگی نظامی متمرکز ساخت و جنگ را از حالت کلاسیک به نبرد «هیبریدی، موزاییکی و متصاعدکننده افقی» تغییر داد.

ایران با تسری دادن جغرافیای درگیری به کل منطقه خلیج فارس، شمال عراق و شریان‌های اصلی انرژی، وزن ژئوپلتیکی خود را به رخ کشید و هزینه‌های جانی و مالی آمریکا و متحدانش را افزایش داد. در همین رابطه مجله فارن پالیسی استدلال می‌کند، پایگاه‌های ایالات متحده در خاورمیانه زمانی به عنوان اهرم‌های بازدارنده تلقی می‌شد اما جنگ اخیر این پایگاه‌ها را به اهدافی ناکارآمد، ثابت و در تیررس قدرت نظامی ایران تبدیل کرد. به طوری که آمریکا باید بین بازسازی این پایگاه‌ها که در طول جنگ بشدت آسیب دیده و غیرعملیاتی شده‌اند و ترک این مکان‌ها دست به انتخاب بزند. این دکترین دفاع تقابلی «چشم در برابر چشم» که بارها توسط مقامات ایرانی اعلام شده است؛ توانست خط آتش دشمن را متوقف کرده و قدرت مانور جدیدی را به تهران ببخشد. همان‌گونه که پژوهشگر انستیتو واشنگتن ارزیابی می‌کند، پایداری زنجیره تأمین پهپادی و موشکی ایران و بهره‌گیری از ابزارهای هوش مصنوعی و پهپادهای انتحاری خودکار، مسیرهای نوینی برای تسلط بر میدان نبرد باز کرده است. به گزارش فارن افرز، ایران نه فقط به دنبال فشار نظامی است، بلکه آگاهانه افکار عمومی داخلی آمریکا را هدف قرار می‌دهد. ایرانی‌ها بسیار دقیق به قیمت دیزل، به بازارها و به بازده اوراق قرضه خزانه‌داری آمریکا توجه می‌کنند. این یعنی تهران از تنگه هرمز نه صرفاً به عنوان ابزار نظامی، بلکه به عنوان ابزار جنگ شناختی برای تأثیرگذاری بر انتخابات آمریکا و اسرائیل استفاده می‌کند. اقدام ایران در محدود کردن شریان نفت و ترانزیت انرژی از تنگه هرمز، بازار جهانی را با شوک شدید افزایش قیمت‌ها مواجه کرد. در پیوند با این تحلیل روزنامه راشاتودی اشاره می‌کند که این اقدام باعث شده تا انتخابات داخلی در ایالات متحده و اسرائیل به طور کامل به جنگ ایران گره بخورد. دونالد ترامپ در آستانه انتخابات با موجی از ناراضیتی‌های عمومی ناشی از تورم و افزایش قیمت سوخت مواجه شده است؛ فشاری که واشنگتن را مجبور ساخت تا در اقدامی بی‌سابقه، تحریم‌های صادرات سوخت روسیه را در بحبوحه افزایش تنش میان روسیه و اروپا، لغو کند. این عقب‌نشینی ناگهانی، اعتماد متحدان غربی به استواری تصمیمات آمریکا را بیش از پیش خدشه‌دار کرد.



از صبر استراتژیک تا درهم‌تنیدگی استراتژیک

قدرت نامتقارن و فراملی ایران دیگر محدود به مرزهای خود نیست. همان‌طور که واشنگتن پست گزارش داده است، از نگاه ناظران بین‌المللی حادثه امنیتی در پایگاه هوایی سلطنتی فیرفورد بریتانیا که منتهی به خروج فوری ناوگان بمب‌افکن‌های تهاجمی آمریکا از این پایگاه شد، فارغ از ادعای نقش داشتن ایران در این واقعه، نشان داده که ایران توانمندی تهدید حیاتی‌ترین مراکز نظامی غرب را در غربی‌ترین نقاط اروپا با نازل‌ترین هزینه دارد. این رخداد هشدار آشکاری به قدرت‌های جهانی بود که دوران صبر استراتژیک ایران پایان یافته و نمی‌توان بدون محاسبه هزینه، اقداماتی علیه امنیت تهران اعمال کرد. این موقعیت جدید در سخنرانی رئیس جمهوری ایران در مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز به‌روشنی بازتاب یافت که یا همه در امنیت و آرامش خواهند بود، یا همه با هم ناامنی را تحمل خواهند کرد. این موضع جدید نشان می‌دهد، تهران با درک و شناسایی نقاط حساس و آسیب‌پذیر رقبای خود، امنیت و بقای آنها را به امنیت و بقای خود پیوند زده و جایگاه خود را در کانون تصمیمات مهم امنیتی تثبیت کرده است. و کشورهای منطقه به این فهم رسیده‌اند که ایران به عنوان یک قدرت غیرقابل حذف، باید محور هرگونه سازوکار امنیتی پایدار در خاورمیانه باشد. انور قرقاش، مشاور عالی وزارت خارجه امارات متحده که پیش از این اظهارات بی‌اساس ضدایرانی کرده بود، اخیراً در حاشیه نشست مجمع عمومی سازمان ملل اقرار کرد «منطقه به نگرشی تازه نیاز دارد» و خواستار گفت‌وگوهای ایران با کشورهای عربی شد. همچنین هاکان فیدان، وزیر خارجه ترکیه، نیز بارها رسماً اعلام کرده است، پیمان همکاری امنیتی که چندی قبل توسط پاکستان، ترکیه و عربستان امضا شد؛ نه‌تنها تهدیدی علیه تهران نیست بلکه می‌تواند فرصتی برای افزایش همکاری‌ها و گفت‌وگوها میان ایران و کشورهای منطقه باشد. تداوم منازعه و تقابل سنگین نظامی و سیاسی میان ایالات متحده و متحدانش در یک‌سو و جمهوری اسلامی ایران در سوی دیگر، نقطه عطفی تاریخی در بازپیکربندی نظم منطقه‌ای و جهانی به شمار می‌رود. ارزیابی دقیق داده‌های استراتژیک و تطبیق آنها بر نظریات روابط بین‌الملل ثابت می‌کند که محاسبات غربی در قبال ایران دچار شکست ساختاری شده است.

واشنگتن به دلیل ابتلا به پارادوکس ایکاروس و اعمال سیاست‌های مبتنی بر «حماقت قدرت»، توانایی درک تحولات عینی میدان و فرهنگ استراتژیک طرف مقابل را از دست داده و با اتکا بر الگوهای کهنه هژمونیک، روند فرسایش پرستیژ بین‌المللی خود را سرعت بخشیده است. در مقابل، ایران با عبور هوشمندانه از تله استراتژیکی که آمریکا و اسرائیل برای تهران مهندسی کرده بودند، با بازتعریف دکترین امنیتی خود از صبر راهبردی به مقابله فعال با تنش و افزایش هزینه‌ها، توانسته برتری کلاسیک دشمن و طرح‌های آنها را خنثی کند.

انتقال زمین بازی به حوزه جنگ هیبریدی، فعال‌سازی کارت‌های غیرمستقیم اما حیاتی نظیر شریان‌های انرژی و تسری دادن جغرافیای تهدید به خارج از مرزهای ایران، اثبات کرد که بازدارندگی نامتقارن می‌تواند هژمون‌های فراملی را به عقب‌نشینی وادار کند. افق پیش رو نشان‌دهنده آن است که هرگونه ساختار امنیتی جدید در خاورمیانه، تنها بر پایه بومی‌سازی امنیت، خروج از چترو هم‌آلود غربی و به‌رسمیت شناختن موقعیت و جایگاه جمهوری اسلامی ایران به عنوان قدرت غیرقابل حذف منطقه‌ای شکل خواهد گرفت.